

تحلیل انواع تعارض علم قاضی با سایر ادله در امور مدنی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۶

کد مقاله: ۶۶۲۵۳

حسین شریعتی فرد^۱، لیلا شریعتی فرد^{۲*}

چکیده

در این مقاله پس از معرفی انواع ادله و انواع تعارض در دادرسی، نحوه تعارض علم قاضی با ادله‌های مختلف در امور مدنی بررسی شده و در هر مورد مشخص گردیده که علم قاضی در چه صورتی توانایی رد آن ادله را دارد. روش کار مروری - تحلیلی است. یافته‌ها نشان دادند هر یک از طرفین دعوا برای اثبات حق خود بایستی دلیلی ارائه نماید تا نظر دادرس را بر ذیحقی خود جلب نماید. و قاضی دادگاه نیز برای آنکه بتواند اختلاف را فصل و حکم قضیه را صادر نماید، باید دلائلی را بر مستحق بودن طرفو غیر مستحق بودن طرف دیگر بیابد و این دلائل نیز چه از لحاظ شکلی و از لحاظ ماهوی باید منطبق با مقررات و قوانین موضوعه و شرع باشند. اعتبار ادله قانونی مقید است به این که قاضی علم به خلاف آن نداشته باشد، زیرا ارزش و اعتبار ادله اختصاص به فرض جهل و شک دارد و آنچه از ادله حاصل می‌شود، رفع جهل و تردید است. بنابراین حجیت و اعتبار آن منحصر به مواردی است که علم به خلاف آن وجود نداشته باشد. اعتماد قاضی به ادله منوط به عدم علم نسبت به موضوع است؛ زیرا چنانچه قاضی باوجود داشتن علم، برخلاف آن عمل کند و طبق ادله ابرازی حکم نماید از یک دادرسی عادلانه دور و موجب بی‌اعتمادی افراد به دستگاه قضایی خواهد گردید.

واژگان کلیدی: قاضی، ادله، امور مدنی، تعارض.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

۲. کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

در هر نظام قضایی، دادرسی و رسیدگی به دعاوی هدف غایی نیست؛ بلکه وسیله‌ای است برای اجرای عدالت و در این راستا سؤال این است آیا دادرسی می‌تواند به علم یا اطلاعات شخصی و ذاتی خود برای احراز مبانی ماهوی موضوع استناد کند؟ و یا اصل بی‌طرفی دادرسی که در قوانین حقوقی ما به‌عنوان یک اصل مهم گنجانده شده ایجاب می‌کند اختیارات قاضی محدود به دلایل ابرازی دو طرف گردد و دیگر اینکه در صورت قائل شدن به حجیت علم قاضی به‌عنوان یکی از دلائل اثبات دعوی، در صورت تعارض آن با سایر ادله اثبات قانونی احصاء شده تکلیف چیست؟ یکی از ابعاد مسئله در این مطالعه بحث حجیت علم قاضی است که باید گفت ملاک حجیت، کاشفیت آن از واقع است و حصول علم و همچنین معنای واقعی علم و تمییز آن از سایر مفاهیم مشابه از عمده‌ترین چالش‌ها در خصوص بحث اعتبار علم قاضی است که سعی بر آن شده با تحقیق و مذاقه در آن درصدد رفع آن باشیم. از آنجا که بعضی بر این عقیده اند که معیار در قضاوت ثبوت واقع از راه‌های مخصوص است که آنها در مقررات قضایی (قانونی) مشخص شده اند، از نظر این دسته شاید گفت نزدیک شدن به حقیقت از هر راهی نمی‌تواند معیار درستی در قضاوت باشد و باید حجّت و دلیل شرعی بر ثبوت امری در صدور حکم وجود داشته باشد و از طرفی دیگر، نیک می‌دانیم که هدف غایی و مطلوب هر دادرسی رسیدگی، رسیدن به واقع است ولو این طریق با تکیه بر علم خود در صدور حکم باشد و مهم‌تر اینکه چون می‌دانیم بین ادله قانونی نیز از جهت اطمینان آور بودن معتبر است نه از لحاظ تعبدی بودن، پس به طریق اولی علم قاضی معتبر و موجب اکتاع وجدان وی خواهد بود. در این مقاله پس از معرفی انواع ادله و انواع تعارض در دادرسی، نحوه تعارض علم قاضی با ادله‌های مختلف در امور مدنی بررسی شده و در هر مورد مشخص گردیده که علم قاضی در چه صورتی توانایی رد آن ادله را دارد.

۲- مفاهیم

۱-۲- مفهوم قاضی

واژه قاضی به معنی کسی است که حکم می‌دهد، به عبارت دیگر قاضی شخصی است که بین مردم حکومت می‌کند و در صورت وجود اختلاف و درگیری، اختلاف را حل و فصل می‌کند. درباره معنی لغوی واژه قاضی، یکی از حقوق‌دان‌های مشهور در کتاب معروف خود چنین ذکر کرده است:

«قاضی به شخصی گفته می‌شود که به شغل قضا، فصل خصومت، ترافع اشتغال دارد، همچنین می‌توان گفت قاضی کسی است که به دادرسی نیز می‌پردازد. در اصطلاح فقه، قاضی شخصی است که بین مردم حکومت کند و اختلاف و نزاع را فصل خصومت کند.» بدین ترتیب می‌توان گفت از نظر اصطلاحی و لغوی قاضیبه یک معنی است و تفاوتی با یکدیگر ندارند. (جعفری لنگرودی ۱۳۸۳، ص ۲۹۷)

علاوه براین، در برخی از موارد مانند آئین دادرسی کیفری و مدنی و قانون مدنی، از قاضی با عنوان‌های دیگری ذکر شده است. در این معنی قاضی کسی است که فقیه جامع الشرایط، دادستان، حاکم، دادیار، محتسب، بازپرس، مستشار قضایی و امین صلح است. (مدنیان، غلامرضا- آل کجاب، حسین ۱۳۸۷، ص ۲۲)

قضاوت از جمله مناصب محسوب می‌شود، بنابراین، به نصب و اعطاء نیاز دارد و مانند مرجعیت نیست که اگر شرایط وجود داشته باشد، قهرأ محقق شود. قضا را می‌توان از شاخه‌های ولایت دانست که اعمال‌کننده آن قاضی است. به این دلیل است که بعضی از فقیهان معنی قاضی را با ولایت معادل دانسته‌اند؛ چرا که قضاوت بدون رنگ ولایت کارآمد و مثمر ثمر نخواهد بود.

۲-۲- مفهوم دلیل

دلیل در لغت به معنی راهنما و مرشد و آن چیزی است که برای ثابت کردن امری می‌آورند. (دهخدا، ۱۳۶۷، ص ۲۰۱۱) برخی دیگر نیز دلیل را به عنوان سبب چیزی آورده‌اند که به نظر معنای تعریفی دوری است. با این حال، زمانی که گفته می‌شود دلیل امری فلان چیز است؛ عرف از آن به علت تعبیر می‌نماید. معنی دلیل در اصطلاح حقوقی از معنای لغوی آن به دور نیست. هم در قانون مدنی و هم در قانون آیین دادرسی مدنی دلیل عبارت است از امری که طرفین دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌کنند. (کریمی ۱۳۸۶، ص ۲۶) بدین ترتیب، دلیل در اصطلاح حقوقی معنی محدودی دارد و امری است که کاربرد آن، فقط در دادگاه است و زمان ظهور و تجلی آن همان زمان طرح دعوا یا دفاع است. (مدنی، ۱۳۷۰، ص ۵) نتیجه اینکه اصطلاح ادله اثبات دعوا که شامل: اقرار، سند، گواهی، سوگند و امارات قضایی می‌گردند، در واقع همان دلایلی هستند که هم در قانون مدنی (مواد ۱۲۵۷ تا ۱۳۳۵) و هم در قانون آیین دادرسی مدنی (مواد ۱۹۴ تا ۲۸۹) برای اثبات دعوی اقامه شده قرار داده شده‌اند. برخی از حقوقدانان هم متعرض قرار گرفتن مواد مربوط به ادله اثبات دعوا در قانون مدنی گردیده‌اند و آن را خلاف اصول قانونگذاری دانسته و جایگاه ادله اثبات دعوا را در قانون آیین دادرسی مدنی پنداشته‌اند. (شمس، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۰۲)

۳- مبانی نظری

۱-۱- انواع ادله

چنانچه اشاره شد، دلیل در معنای اخص به ابزار و ادوات اعتباری گفته می‌شود که قانون گذار آنها را احصاء کرده و طرفین، دعوا و ادعای خود را که برخلاف اصل می‌نماید، بایستی توسط یکی از این ادله اثبات نمایند.

الف- اقرار: اقرار در لغت به معنی تثبیت کردن کسی یا چیزی در مکانی است و در اصطلاح چنانکه اقرار در ماده ۱۲۵۹ ق.م. تعریف شده که می‌گوید: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر ضرر خود.» اقرار در معنی اصطلاحی با اقرار در معنی لغوی دور نیفتاده است. اقرار، اخبار از حق سابق است بنابراین اخبار از حق آینده، وعده ایجاد آن است و اقرار محسوب نمی‌شود. بر طبق تعریف قانون مدنی اقرار اخبار است، در رابطه با حق است، به نفع غیر است و به زیان اقرار کننده. حقوقدان‌های اروپا غالباً در تعریف اقرار وجود دعوی را هم مدنظر قرار داده‌اند.

کاپیتان حقوقدان اروپایی می‌گوید «اقرار عبارت از این است که خواننده ادعای طرح شده علیه خود را تصدیق کند» و ساواتیه می‌گوید: «اقرار اظهاری است که وسیله آن شخص واقعه‌ای را که علیه او دارای آثار حقوقی است، تصدیق می‌کند.» (دولت‌شاهی، ۱۳۴۲، ص ۱۳).

برای ارکان اقرار سه رکن اصلی است. کسی که به زیان خود و به نفع غیر اقرار می‌نماید «مقر» کسی که به نفع او اقراری می‌شود «مقر له» و حقی که موضوع اقرار قرار گرفته «مقر به» گفته می‌شود. هر یک از این ارکان باید واجد شرایط خاص باشد تا اقرار درست و موثر باشد.

ب- سند: سند، هنوز هم مهم‌ترین و رایج‌ترین دلیل ادعاهای اصحاب دعوا در دعوی و امور غیر کیفری است. سند، در لغت به معنای «آنچه بدان اعتماد کنند» آمده است (معین، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۹۲۹) و به این مفهوم، می‌توان به صورت نوشته یا گفته یا حتی پیکرده‌ای سنگی، شئی سفالی یا... باشد. در اصطلاح حقوقی: «سند عبارت است از هر نوشته که در مقام دعوا یا دفاع قابل استناد باشد»^۱ قانون مدنی معنای خاص سند را بیان می‌کند و معنای عام سند همان دلیل و مدرک است. (زرزاع، ۱۳۸۶، ص ۴۸۱). اولین شرط هر سند آن است که به صورت نوشته و کتبی باشد و بند ۳ و بند ۲ ماده ۱۲۸۵ ق.م. نیز سند کتبی را جزء دلایل قرار داده است. دومین شرطی که برای هر سند ضروری است امضاء آن است که در تعریف ماده ۱۲۸۴ ق.م. بیان نشده، ولی این امر از اصول کلی حقوقی و عرف مسلم به خوبی استنباط شود.

ج- شهادت: یکی از راه‌های اثبات دعوی شهادت است که بینه نقش آن را ایفا می‌کند درباره شهادت، ما از جهاتی بحث داریم که عبارتند از: تعریف شهادت، شرایط شهادت، اعتبار شهادت، شهادت از نظر فقه و حقوق در قوانین ما تعریفی از شهادت نیامده است و فقیهان نیز در تعریف جامعی به اتفاق آن نرسیده‌اند. ریشه شهادت از «شَهِد» است. از منظر لغوی، یعنی رؤیت و معاینه کردن، اسم فاعل آن شاهد و جمع آن «شهود و شَهِد» می‌باشد. و اصطلاحاً یعنی خبر دادن بر اساس رؤیت با تعبیر شهادت در حضور قاضی در مورد حقی که به نفع یکی و به ضرر دیگری باشد البته این اصطلاح، اصطلاح خاص است و مراد از آن اصطلاح شرع می‌باشد.

میر سید شریف گوید: شهادت بر سه گونه قابل تصور است:

الف: اگر به نفع یکی و به ضرر دیگری باشد آنرا شهادت گویند.

ب: اگر به نفع خود خبر دهنده باشد آنرا ادعا یا دعوی گویند.

ج: اگر به ضرر خود خبر دهنده باشد آنرا اقرار گویند. (التعريفات ذیل ماده شهادت ص ۹۳).

د- امارات: در قانون مدنی امارات را نیز از جمله ادله مثبتة دعوا معرفی شده‌اند. اما باید دانست که امارات دلیل در معنای اخص به شمار نمی‌روند. زیرا در تعارض با سایر دلایل هرگز تاب مقاومت با آنها را ندارند. امارات در حقیقت نشانه‌هایی هستند که وجود آنها با عدم وجود سایر دلایل می‌تواند موجب علم یا وثوق دادرس گردد. قانون مدنی امارات را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند: امارات قانونی، امارات قضایی.

۱- ماده ۱۲۸۴، قانون مدنی

۳-۲- انواع تعارض

فقها و اصولیون عارض را از حیث ماهیت آن به دو دسته تقسیم می‌نمایند: تعارض واقعی و تعارض ظاهری. در این مبحث هر یک از آنها را به اختصار توضیح می‌دهیم.

الف- تعارض واقعی: آن است که به هیچ وجه بین متعارضین قابل جمع نباشند نه از راه تخصص و نه تخصیص نه ورود و نه حکومت نه جمع عرفی و نه از راه‌های دیگر و بعبارت دیگر میان دو دلیل متعارض تباین کلی باشد. ضمناً ناگفته نماند در چنین مواردی باید توجه داشت که صدور هر دو از ناحیه صاحب قانون معصوم چون خدا و نبی و ولی خدا محال و غیر ممکن است پس یکی حجت است، منتهی چون تشخیص حجت از لا حجت مشکل است پس قاعداً باید اعمال قاعده تعارض کرد.

ب- تعارض ظاهری: در این نوع تعارض امکان صدور هر دو هست؛ زیرا که در ظاهر و در بدو امر تضاد پنداشته می‌شود و گرنه بعد از دقت می‌فهمیم که تضادی در کار نیست.

ب-۱- موارد تعارض ظاهری: فقها و حقوقدانان می‌گویند تعارض ظاهری بر ۵ قسم است: تراحم، تخصیص، تخصص، ورود و حکومت هر کدام را اجمالاً با مثال، جهت تمهید و تشحیذ ذهن برای ورود به بحث تعارض ادله بیان مینمائیم.

تراحم: ابتدا تذکر این نکته لازم است که تعارضی که در قبال تراحم قرار گرفته تعارض واقعی است که احکام و تعریف ویژه ای دارد و اما تعارض ظاهری چون حقیقتاً تعارض نیست، لذا بعضی به این نوع از تعارض تراحم هم گفته اند. تراحم از «رحم» گرفته شده و به معنای انبوه شدن مردم بر چیزی و گردآمدن، به هم فشار آوردن و تنگ گردیدن قوم است (دهخدا، ۱۳۶۷، ج ۲۷، ص ۲۶۷).

با این حال، ریشه تراحم «رحمت» است مراد از آن اینکه دو حکم یا بیشتر از آن ملاک عقلانی و مصلحت نفس الامریه داشته و بر اساس آن ملاک و مصلحت از ناحیه صاحب شریعت یا قانون به هر دوی آن حکم الزامی و یا به یکی حکم الزامی و به دیگری نهی صادر شده است. منتهی مکلف قدرت ندارد تا آنها را در یک زمان و در عرض هم، هر دو راعمل کند لذا در همچو مواردی تکلیف انجام دادن اهم از آن دو خواهد بود یعنی هر کدام از آنها مهم‌تر باشد آنرا انجام و آن دیگری را که مهم‌تر نیست ترک خواهد کرد چون قدرت محدود، و هر دو را نمی‌تواند در یک وقت انجام دهد مانند «انقاذ غریقین» و مانند دوران الامر بین خاموش کردن آتش و خواندن نماز، و یا کمک مالی کردن به پدر و مادر فقیر در حالی که نسبت به یکی امکان کمک هست و امثال آن.

تخصیص: یعنی یک عام و یک خاص داشته باشیم بعنوان مثال: «همه حق شرکت در انتخابات دارند الا آنها که جرائم کیفری دارند» خاص‌ها با عام‌ها تعارض واقعی ندارند بلکه تعارضشان ظاهری است و قابل جمعند یعنی خاص نسبت به عام مخصص خواهد شد. پس تعریف تخصیص: «یعنی اخراج بعضی افراد عام از حکم بدون اینکه در موضوع عام و یا در حکم عام تصرف گردد».

مثال از قانون مدنی: ماده ۴ قانون مدنی «اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت به ما قبل خود اثر ندارد مگر اینکه در خود قانون مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد.» که از عبارت مگر اینکه به این طرف خاص، و جمله قبلی را تخصیص می‌زند.

تخصص: تخصص آن است که بعضی افراد عام، از تحت عام خارج گردد حقیقتاً، قید حقیقتاً اشاره است به اینکه در تخصیص، خاص از تحت افراد عام حقیقتاً خارج نمی‌گردد بلکه حکماً خارج است. مثلاً در کتاب شرایع آمده است که شهادت شرط هیچ عقدی نیست مگر طلاق. و میدانیم که طلاق ایقاع است نه عقد.

ورود: ورود یعنی بعضی افراد عام از موضوع عام خارج است ولی تعبداً، نه اینکه خروجش حقیقتاً باشد، مانند «تخصص» در تخصص بعضی افراد از ذی‌العلم حقیقتاً خارج بوده همانطوریکه بیان گردید، ولی در ورود آنرا از تحت عام قانون یا شرع خارج می‌کند و گرنه از نظر واقع و نفس الامری جزء عام است مانند: «لا شک لکثیر الشک» البته در صورتی که تصرف نداشته باشیم یعنی بگوئیم شک است ولی احکام شک را ندارد و گرنه اگر تصرف کرده و اصلاً کثیر الشک را شک حساب نکنیم در این صورت حکومت خواهد شد. باید گفت مرز بین تخصیص و حکومت و ورود بسیار ظریف و دقیق است که جداسازی آنها با یکدیگر کارهرکسی نیست.

حکومت: بنابراین در باب تعارض ادله حکومت عبارت است از بیرون بردن فردی از حکمی که برای موضوعی صادر شده، مانند حکومت قاعده لاضرر بر قاعده تسلیط. پس حکومت مانند تخصیص است ولی با آن از جهتی فرق دارد و آن این است که در تخصیص فرد یا افرادی از حکم خارج می‌شوند بدون تصرف و دخالتی در موضوع، ولی در حکومت با تصرف و دخالت در موضوع آن فرد یا افراد از حکم خارج می‌شوند. مانند «اکرم العلماء الا زیداً العالم» این تخصیص است. زیرا بدون هیچ تصرف و دخالتی در

موضوع حکم اول، زید عالم را از حکم آن خارج می‌سازند ولی اگر بگویند: "اکرم العلماء و زید لیس بعالم" در حالی که زید عالم باشد این را حکومت گویند. (محمدی، ۱۳۸۷، ص ۳۵۵)

۴- تعارض علم قاضی با سایر ادله در امور مدنی

۴-۱- تعارض علم قاضی با ادله تعبدی

دلیل تعبدی یا قانونی به دلیلی اطلاق می‌شود که قطع نظر از اثر اقناع کننده آن به دلیل اعتبار مقنن، بر دادرس تحمیل می‌شود. از دلایل مدنی در حقوق ایران اقرار، سند، امارات قانونی و سوگند در شمار دلایل مزبور قرار دارند که به بررسی آن‌ها در این قسمت پرداخته می‌شود.

الف: علم قاضی و اقرار:

معروف است که اقرار را ملکه دلایل اثبات دعوی می‌نامند. اقرار در ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی چنین تعریف شده است: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر به ضرر خود» در حقوق کیفری نیز اقرار به همین معنی است، جزء این که عنصر «برای غیر» الزاماً در هر اقراری وجود ندارد. اما عنصر «بر ضرر خود» همیشه با اقرار همراه است. (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۵۷۹)

در دعوی حقوقی اقرار اگر طبق شرایط مقرر در قانون واقع شود، قاطع دعوی است و شخص اقرار کننده به مفاد اقرار خود الزام خواهد شد و انکار از آن هم مسموع نیست. بنابراین اقرار در امور حقوقی موضوعیت دارد و همانطور که در ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی آمده است: «هر گاه کسی اقرار به امری نماید که دلایل ذیحق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست».

به نوشته برخی از استادان حقوق، اقرار برای شنونده نوعاً علم عادی پدید می‌آورد: «برای این که عاقل تا وقتی که در جناح عقل قرار دارد به زیان خود چیزی نمی‌گوید. کمتر ممکن است که عاقلی نظر به مصالح انحرافی به زیان خود خبری بدهد. موارد نادر که در زندگی قضایی انسان‌ها رخ می‌دهد نمی‌تواند ارزش معیارهای حقوقی و قضایی را در هم بریزد. زیرا قواعد این علم غالباً بر محور مسایل اغلبی (نه کلی) دور می‌زند». (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۷۹)

با وصف آنکه اقرار قوی‌ترین دلیل است، اما اگر دادرسی از راه‌های متعارف بر کذب بودن اقرار علم پیدا کند، باید مطابق علم خود عمل و اقرار دروغ را بلااثر نماید. در ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی آمده است: «گر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود، آن اقرار اثری نخواهد داشت»

اثبات بی اعتباری اقرار در دادگاه به وسیله هر دلیلی ممکن خواهد بود و در حقیقت با ثابت شدن کذب آن، اماره اصابت به واقع از بین می‌رود و چنین اقراری فاقد اثر حقوقی خواهد بود. (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۷۷۸) همچنین با ثابت شدن فساد اقرار یا ابتناء آن بر اشتباه یا غلط به نحو مقرر در ماده ۱۲۷۷ ق.م اقرار اثر خود را از دست می‌دهد، و چه بسا طریق اثبات فساد و اشتباه غلط در اقرار حصول علم نزد دادرس باشد. در اقرار در امور کیفری هم ماده ۱۹۴ برای نفوذ اقرار لازم است قراین و امارات مؤید مفاد آن باشد، و بدیهی است تشخیص قراین و امارات قضایی هم با دادرس می‌باشد.

ب- علم قاضی با اسناد:

از نظر مبانی فقهی، سند که از آن قرطاس هم تعبیر شده، فاقد حجیت شرعی ذاتی است و فقط در صورتی اعتبار پیدا می‌کند که سبب حصول اطمینان و علم نزد قاضی شود. (کریمی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۴۹) و از این لحاظ هم در فقه تفکیک سند به رسمی و عادی مطرح نیست. اما در حقوق ما، سند که طبق ماده ۱۲۸۴ ق.م، عبارت است از: «هر نوشته که در مقام اثبات دعوی یا دفاع قابل استناد باشد»، به رسمی و عادی تقسیم شده‌اند، که از حیث تشریفات و آثار و ارزش آن تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد: از جمله این که در مقابل اسناد رسمی یا اسنادی که اعتبار سند رسمی را دارد، انکار و تردید مسموع نیست و طرف فقط می‌تواند نسبت به اسناد مزبور ادعای جعلیت و یا اثبات کند که به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است و یا مانند عدم اثبات دعوای مخالف با مفاد یا مندرجات سند رسمی به وسیله شهادت که در ماده ۱۳۰۹ قانون مدنی به آن تصریح شده است.

برخی از مواد قانونی در خصوص بعضی از اسناد، مفید موضوعیت مطلق آنان است. برای مثال ماده ۲۲ قانون ثبت در خصوص مالکیت املاک ثبت شده مقرر می‌دارد: «همین که ملکی مطابق قانون در دفتر املاک به ثبت رسید، دولت فقط کسی را که ملک به اسم او ثبت شده و یا کسی را که ملک مزبور به او منتقل گردیده و این انتقال نیز در دفتر املاک به ثبت رسیده یا این که ملک مزبور از مالک رسمی‌ارثاً به او رسیده باشد، مالک خواهد شناخت». اما در ماده ۱۲۸۸ قانون مدنی متذکر می‌شود که: «مفاد سند در صورتی معتبر است که مخالف قوانین نباشد». و مسلماً مرجع تشخیص مطابقت و عدم مطابقت، قاضی است. لذا اگر دادرس به هر طریقی، علم به مخالفت سند تنظیمی، با قانون پیدا کرد آن را ابطال نموده و خصوصاً اگر این مساله در خلال جرمی رخ دهد مطابق

ماده ۲۱۵ ق.م.ا، سال ۱۳۹۲، باید دستور انعدام سند را نیز در ضمن رأی صادر نماید. ماده فوق بازپرس یا دادستان را مکلف می‌کند تا تکلیف اشیا و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده را مشخص کرده تا حسب مورد مسترد، ضبط یا معدوم گردند.

می‌توان یکی از موارد خلاف قانون بودن سند را در صورتی دانست که مفاد سند خلاف واقع باشد زیرا سند وقتی معتبر است که متضمن حقیقت باشد و مسلماً قانون‌گذار، دارندگان اسناد مشتمل بر کذب و مطالب خلاف واقع را مورد حمایت قرار نداده است. (متین دفتری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۲۲)

سرآن جام باید گفت، علم دادرسی معتبر است که ناشی از ادله‌ی قانونی مثل سند باشد و از طرف دیگر، در صورتی که قاضی بر خلاف قانون بودن و خلاف واقع بودن اسناد، علم پیدا نماید، نمی‌تواند به آن‌ها استناد کند و آن‌ها را معتبر بشناسد.

ج- علم قاضی و امارات قانونی:

از امارات در قانون مدنی در ماده ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ سخن گفته شده و در قانون آیین دادرسی مدنی سابق و لاحق عنوانی به آن اختصاص نیافته، و تنها در ماده ۲۵۵ ق. آ. د. م. اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل از «امارات قضایی» محسوب شده است. در قانون مدنی در مورد تعریف اماره، در ماده ۱۳۲۱ چنین ذکر شده است که: «به اوضاع و احوالی که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود، اماره گفته می‌شود». به امارات نوع اول، امارات قانونی می‌گویند که به حکم قانون دلیل بر امری شناخته می‌شوند و امارات قضایی آن چیزی است که به نظر قاضی است. این دو اماره از لحاظ مقدار اعتبار و ارزشمندی با یکدیگر تفاوت دارند. اگر اماره‌ی قانونی بر اثبات ادعا وجود داشته باشد، دادرسی وظیفه دارد که آن را معتبر و کاشف از وجود امر مجهول بداند. در این صورت، دادرسی باید به صدور حکم طبق آن بپردازد. حتی اگر دعوا جز مواردی باشد که با شهادت شهود نیز نتوان آن را ثابت کرد. اما، اماره‌ی قضایی مفید علم دادرسی از لحاظ کاشفیت از حق است و در صورتی می‌توان به آن استناد کرد که یا دعوا از مواردی باشد که با شهادت بتوان آن را ثابت کرد و یا این که دلیل‌های دیگر را تکمیل کند. اما به طور کلی، اماره در جایی کارکرد دارد که در خصوص مورد، دلیلی وجود نداشته باشد. بنابراین، اماره، با وجود دلیل، به طور موضوعی از اعتبار ساقط می‌شود و به اصطلاح اصولی، دلیل «وارد» و اماره «مورود» در نظر گرفته خواهد شد. به همین دلیل، در صورت وجود دلیل، اماره‌ی قانونی، فاقد حجیت است.

اما مشکل این جاست که اگر اماره‌ی قانونی بر امری دلالت داشته باشد، اما در همان مساله، اماره‌ی قضایی نیز وجود دارد که مفاد آن در تعارض با اماره‌ی قانونی موجود است، کدام اماره بر دیگری تقدم دارد؟ آیا اماره‌ی قضایی را باید مقدم دانست یا اماره‌ی قانونی مقدم است؟

در جواب به این پرسش باید گفت اماره‌ی قضایی به دلیل این که اوضاع و احوال خصوص مورد دعواست و در حصول آن دادرسی، برای هر نوع تحقیق و تفکر مجال دارد. به ناچار نتیجه این تحقیق، از اماره قانونی به مراتب ارزنده‌تر است. اماره قضایی بر اماره قانونی مقدم است که مفید ظن نوعی است به این که اماره قضایی دلیل ظن شخصی در پرونده برای قاضی ایجاد می‌کند. این به این دلیل است که ظن شخصی بر ظن نوعی در اثبات تقدم دارد. (صفری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۷)

در صورتی که علم قاضی ناشی از ادله‌ی دیگر باشد، اماره قانونی نیز از اعتبار می‌افتد. زیرا که موضوع اماره با وجود دلیل از میان برداشته می‌شود. اگر علم قاضی اشی از اماره‌ی قضایی ناشی شده باشد، باز هم به اماره‌ی قانونی نوبت نمی‌رسد. اما اگر در خصوص مورد دعوا قاضی به چیزی علم نداشته باشد و اماره‌ی قانونی مفید معنایی باشد، بر مبنای همان اماره، رأی صادر می‌شود. اما به هر صورت، تشخیص میزان اعتبار اماره، به طور انحصاری به وجدان دادرسی بستگی دارد. بدین مفهوم که تمیز دادن به مقدار قوت، صراحت و تأثیر اماره، به نظر قاضی مرتبط است و از مسایل ماهوی شمرده می‌شود. (شمس، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۹۹).

د- علم قاضی و قسم:

سوگند به عنوان راهکار نهایی خاتمه دعوی مورد قبول قانون‌گذار قرار گرفته است، آنچنان که در ماده ۱۳۳۵ قانون مدنی اذعان می‌دارد: «توسل به قسم وقتی ممکن است که دعوی مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد یا امارات ثابت نشده باشد. در این صورت، مدعی می‌تواند حکم به دعوی خود را که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به قسم او نماید». همچنان که قانون مدنی به صورت آشکارا به مواد مرتبط با سوگند نپرداخته است، اما با مطابقت روایات و فتاوی مراجع تقلید، بی شک در صورتی که قاضی با اصول و استدلال به کذب بودن ادعای فرد پی ببرد در این صورت سوگند برای او لازم‌الاتباع نخواهد بود.

دایره این عملکرد برای دادرسی تا پس از صدور حکم نیز ادامه دارد به گونه‌ای که اگر کذب بودن سوگند بر وی با قراین و امارات مثبتة مکشوف شود، حکم اصداری نقض می‌گردد. (الموسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۱۸).

در همین خصوص آرا دیگر نظریه پردازان نیز موید فرضیه پیشگفت است: «با توجه به ماده ۱۳۳۵ ق.م.ا اگر قبل از اتیان سوگند بر دادرسی علم بر صحت ادعای یکی از طرفین حاصل شده باشد اساساً امکان اجرای مراسم اتیان سوگند نخواهد بود. بنابراین امکان ندارد همان دادرسی که مراسم اتیان سوگند را برگزار نموده، بعد از آن ادعای علم از محتویات پرونده را مطرح کرده و به سوگند ترتیب اثر ندهد.» (آذر، ۱۳۹۳، ص ۱۰۲).

به معنای دیگر ماده ۱۳۳۵ ق.م.ا در جایی که اصدار حکم توسط قاضی بین دو راهی علم او و سوگند متوقف است، کفه را به طرف علم قاضی سنگین می‌کند و لذا پذیرش سوگند در این گونه دعاوی موضعیت نمی‌یابد البته در خصوص وقوف به علم قاضی از خارج و تعارض آن با آنچه بدان سوگند یاد می‌شود در قانون اشاره ای نشده است، لیکن با تمسک به قرائن مصرح قانونی که ادله ماقبل سوگند هستند، آنچه مستفاد می‌شود عدم جواز صدور حکم بر مبنای سوگند است. به نحو دیگر، قسم دروغی که صادرکننده حکم از کذب بودن آن مطلع است، مانند شهادت و اقرار که بر سوگند رجحان دارند اما اثبات درستی یا نادرستی آنها توسط علم قاضی، مستلزم بی اعتباری آنهاست، قابلیت استناد در دعاوی را ندارد.

۵- علم قاضی با دلایل اقماعی

به ادله ای که با هدف قانع نمودن وجدان دادرسی بکار گرفته می‌شود و ملاک ارزش آن با تشخیص قاضی است و ملاک وجدان قاضی است و تنها زمانی به کار گرفته می‌شود که وجدان قاضی را قانع کند دلایل اقماعی می‌گویند. فلذا شاکله اصلی این ادله دستوری و تحمیلی بودن آراست و اصل بر این است که ادله اقماعی اند. (نوجوان، ۱۳۸۹، ص ۱۴۷) همچنان که روش اتخاذ تصمیم در صدور حکم در برخی از نظامات به طرز دیگری است اینگونه که دادرسی صدور حکم را بر اساس ادله قانونی ترتیب اثر می‌دهد اما قادر است آن را مردود اعلام نمایند البته به شرطی که دلایل با اوضاع و احوال مطابق نباشد. چنان چه اقرار در امور کیفری با همین شرایط موضوعیت دارد.

الف- علم قاضی و شهادت شهود:

اخبار شخص از امری به نفع یکی از طرفین دعوی به زبان دیگری را شهادت یا گواهی می‌دانند (امامی، ۱۳۷۶، ج ۶ ص ۳۰۲) مطابق بند ۳ ماده ۱۲۵۸ ق.م.ا، یکی از ملاک‌های ثبوت دعاوی شهادت یا گواهی است و مطابق با آرا فقهای اسلامی به شرط عدم نقص در تعداد و شرایط شاهدان شهادت آنان به عنوان مدرکی قابل استناد نزد حکام است.

همه رژیم‌های حقوقی و تمام سیستم‌ها دراستناد به شهادت شهود به عنوان یکی از ادله پذیرفته شده در اثبات دعاوی متفق القول هستند لیکن تفاوت آنها در ارزش گذاری این آراء، درجه اعتبارشان و وزن دادن به آنها در صدور حکم نهایی و دسته بندی موضوعات قابل اثبات با شهادت است. اکثر این سیستم‌ها دادرسی حق دارد و می‌تواند بر اساس وجدان خود ارزش شهادت فردی را بسنجد. بر همین اساس او حق دارد گاه شهادت یک نفر را ملاک قناعت وجدانی دانسته یا از شهادت افراد بی شماری اقماع نگیرد. هنگامی که قاضی با علم خود به درستی یا نادرستی مسئله ای پی نبرد یا این که به استناد علم او شهادت داده شده درست باشد و البته شروط صحت شهادت اعم از تعداد، عدالت و بلوغ رعایت شده باشد اصدار رای بر مبنای شهادت خالی از اشکال است لکن اگر علم قاضی از خارج به کذب یا مخدوش بودن شهادت شهود باشد اجباری بر توجه و اقدام به صدور رای بر مبنای آن نیست. مطابق با ماده ۲۴۱ مصوب سال ۱۳۷۹ آئین دادرسی مدنی: «تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است». واضح است که قانون گذار معتقد به طریقت داشتن شهادت شهود است و به موجب ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ به تشخیص دادگاه شهادت شهود ارزش می‌یابد. به عبارت روشن‌تر برای کشف قطعی واقعیت و حصول یقین لازم است اقرار زیر ذره بین مقامات قضائی قرار گرفته و بررسی ارزش اثباتی آن به قاضی رسیدگی کننده محول گردد تا در صحت و سقم آن دقت و سنجش کافی بعمل آورده و آنگاه بدون بیم از عذاب وجدانی و تردید و یا تاسف و پشیمانی، حکم خود را صادر کند.

ماده ۱۷۱ از قانون آیین دادرسی در امور کیفری نیز موید این مورد است به گونه ای که اگر دادگاه شهود را با ملاک‌های قانونی مطابق بداند آن را پذیرفته و در غیر این صورت رد می‌کند.

البته آنچه مرور شد به معنای اجازه دادرسی در صدور حکم به استناد علم خود و بدون اتقان به ادله دیگر نیست زیرا قواعدی که شرح آن گذشت تنها نافی اند نه اثباتی، پس در صورتی که کذب بودن شهادت شهود بر قاضی مکشوف گردید سایر ادله ملاک توجه قرار گرفته و صدور رای منوط به آنهاست. اگر در مسئله ای هیچ ادله دیگری یافت نشد و قاضی به کنه امر وقوف دارد بر مبنای سه قول قابل بررسی است، اما قول سوم که رسیدگی و مبادرت به صدور رای با استناد به علم و اطلاع خود قاضی است بر اساس نظر مشهور فقهای امامیه مجزی است. اصل ۱۶۷ قانون اساسی به این امر اشاره دارد.

اما علم قاضی نیز باید ویژگی‌هایی داشته باشد که اولین آن اکتساب علم از طریق عادی و نه از طریق وحی، علوم غریبه و با خواب است. دوم به منشاء و مآخذ حصول علم اشاره کند لازم به ذکر است منشاء حصول علم باید به گونه ای باشد که با رعایت اصل تناظر قابل مناقشه باشد. اشاره ماده ۱۳۱۹ قانون مدنی که شهادت شهود را در صورت اثبات خلاف واقع بودن غیرقابل ترتیب اثر دانسته و یکی از راه‌های مثبت در کذب بودن شهادت را علم معتبر دادرسی می‌داند، به این نکته اتکا دارد. اما این موارد در صورتی اتفاق می‌افتد که ادله ای غیر از گواهی گواهان در پرونده موجود نباشد در صورت لازم است یادآوری گردد که رسیدگی و اصدار حکم بر مبنای علم شخصی و رجوع به فقه موضوعیت نمی‌یابد.

ب- علم قاضی و معاینه محل و تحقیق محلی:

طبق ماده ۲۵۰ ق.آ.د. م، اگر مبنای رأی دادگاه معاینه محل یا تحقیقات محلی باشد، اجرای قرارهای مذکور باید لزوماً توسط شخص قاضی صادر کننده رأی صورت گیرد، و اگر خارج از حوزه دادگاه و به وسیله دادگاه محل انجام پذیرد، به شرطی معتبر است که گزارش انجام دهنده تحقیقات مورد وثوق و اطمینان دادرسی صادر کننده رأی باشد. ماده ۲۵۵ همان قانون با صراحت بیشتر مقرر داشته است: «اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل از امارات قضایی محسوب می‌گردد که ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی دادگاه یا موثر در آن باشد.» با این کیفیت تردیدی نیست که آنچه معیار دلالت تحقیق و معاینه محل است، علم یا اطمینانی است که می‌تواند برای قاضی ایجاد کند، همان گونه که برخی از استادان آیین دادرسی مدنی در این باره نوشته‌اند: «از تحقیق محلی باید برای دادرسی نسبت به حقانیت یا عدم حقانیت ادعای در خواست کنند آن علم حاصل شود» و یا «معاینه محل طریقه‌ای است که موجبات علم قاضی را به وسیله تحصیل معرفت شخص در امور مختلف فیه فراهم می‌آورد.» (متین دفتری، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۴۰۲ و ۴۳۳).

ج- علم قاضی و کارشناسی:

کارشناسی حاصل از علائم مادی واقعه که گویا نیستند می‌باشد که به قاضی عرضه می‌گردد که معمولاً در کنار سایر دلائل مانند اقرار شهادت و اسناد، قرار می‌گیرد. این دلایل بر خلاف دلائل صامت ممکن است خلاف واقع باشند، ضعف ایمان و نداشتن ملکه تقوی در شهادت اثر می‌گذارد ولی امری که توسط قاضی و کارشناس مشاهده می‌شود تعریف در آن راه ندارد بنابراین داشتن اصطلاحات پلیس علمی و پزشکی قانونی که در نحوه جهت دادن پرونده نیز به وی کمک می‌کند خالی از فایده نیست. حال اگر کارشناس نظریه‌ای ارائه داد که با این علم، قاضی تنافی و تعارض داشت قاضی چه تکلیفی دارد؟ به نظر می‌رسد که قاضی در مورد پرونده از هر طریقی ولو خارج از محتویات پرونده علم حاصل نماید و این علم با نظریه کارشناسی تغایر داشته باشد می‌تواند منشاء حکم را علم خود قرار دهد در حقوق الله و حقوق الناس بر اساس آن رأی صادر نماید. نقش کارشناسی جنبه مساعدت برای قاضی دارد. البته این تعارض قاضی از نظریه کارشناسی طبق آنچه که گذشت باید به طور مستدل باشد. و از آنجا که رد نظر کارشناس با استدلال فنی خارج از صلاحیت قاضی می‌باشد، بدین ترتیب قانون آیین دادرسی کیفری روش را پیش بینی کرده که هر گاه در عقاید اهل خیره اختلاف یا به نظر قاضی مشکوک باشد یا با اوضاع و احوال واقعه تناقض داشته باشد از خبره‌های دیگر که تخصص بیشتری دارند استفاده نموده و در نهایت با علمی که برای وی حاصل می‌شود رأی مقتضی را صادر نماید.

بدیهی است با وحدت ملاک از این ماده قانون آیین دادرسی کیفری می‌توان در خصوص موضوعات مدنی نیز به آن تسری داد و هیچ موضوعیتی در خصوص مسائل کیفری وجود ندارد و در صورت تعارض با علم قاضی از منابع دیگر اهل فن استمداد و با علم حاصل از آن رأی مقتضی صادر نمود.

د: علم قاضی و اصول عملیه

یکی از اصول مهم دادرسی منع دادگاه از استتکاف از رسیدگی و صدور حکم است. قاضی ناچار به رسیدگی و صدور حکم است زیرا در غیر اینصورت نزاع بالا گرفته و هر یک از مدعی و مدعی علیه هر یک دست به اقداماتی می‌زنند که به اختلاف دامن خواهد زد.

در موردی که دادگاه به یاری دلیل و اماره بتواند تمییز حق کند استتکاف از حق گذاری کمتر اتفاق می‌فتد، این امتناع زمانی رخ می‌دهد که دلایل ارائه شده نتوانسته باشد او را قانع کند که حق با کیست. در این صورت قانون، اصولی را فراهم نموده که به هنگام اضطرار، شک را از بین ببرد و یک وضعیت بدیع و متعارف را بوجود بیاورد، این راه حل منطقی و متداول است، فایده عملی این اصول در رفع سرگردانی و زدودن شک از متکلف می‌باشد که به این جهت آن را اصول عملی نامیده اند یا به بیان دیگر دلیل فقهاتی گفته می‌شود که هر یک از آنها بسته به حکم و موضوع شک و حکم آنها متفاوت می‌باشند. مانند اصل برائت، اصل

استصحاب، اصل تأخر حادث و... که به دلیل جلوگیری از اطاله کلام از بحث در این خصوص و توضیح بیشتر آن خودداری نموده و آن را موکول به وقت دیگری می‌نمایم.

۶- نتیجه گیری

بدلیل گستردگی روابط اشخاص، گاه حقوق طرفین در تضاد یا مقابل یکدیگر قرار گرفته و یا حق شخص مورد انکار یا تضییع دیگری واقع می‌شود. این شخص چاره‌ای ندارد جز اینکه به دستگاه عدالت مراجعه و نزد قاضی بوسیله ادله اثبات دعوی حق خود را ثابت نماید. آنچنانکه گذشت از جمله مباحثی که در این تحقیق جای بحث بسیار داشت، بحث اعتبار علم قاضی بود که پس از بیان نظرات مختلف در مورد آن، این نتیجه حاصل گردید که از نظر مشهور فقها عامه و امامیه علم قاضی، در رسیدگی‌های قضایی، بدلیل موضوعیت آن معتبر و دارای ارزش می‌باشد. هر یک از طرفین دعوا برای اثبات حق خود بایستی دلیلی ارائه نماید تا نظر دادرس را بر ذیحقی خود جلب نماید. و قاضی دادگاه نیز برای آنکه بتواند اختلاف را فصل و حکم قضیه را صادر نماید، باید دلائلی را بر مستحق بودن طرفو غیر مستحق بودن طرف دیگر بیابد و این دلائل نیز چه از لحاظ شکلی و از لحاظ ماهوی باید منطبق با مقررات و قوانین موضوعه و شرع باشند. و اصولاً در هر اختلاف حقوقی یا کیفری، یک یا چند دلیل از ادله اثبات دعوی مورد استناد قرار می‌گیرد که تعیین کننده سرنوشت موضوع مورد اختلاف است. از این روست که گاهی دلائل ابرازی برای اثبات دعوی در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند، که در این مقاله به بررسی آن پرداختیم.

از طرفی بیان گردید که حجیت و اعتبار تمامی این دلائل ابرازی به جهت کاشفیت و طریقت آن است که دادرس را به علم می‌رساند، حال نکته اینجاست که اگر قاضی در یک موضوع دعوایی، با فقد دلیل مواجه یا با وجود دلائل ارائه شده علم به خلاف آن ادله قانونی داشته باشد تکلیف چیست؟ به بیان دیگر اعتبار ادله قانونی مانند شهادت، اقرار، اسناد و... مطلق است یا مقید؟ در پاسخ به آن در متن این مطالعه پس از اثبات اعتبار علم قاضی بعنوان یکی از دلائل اثباتی دعوی و امکان صدور حکم با رعایت شرایط و ضوابطی بر مبنای آن علم، بیان کردیم که اعتبار ادله قانونی مقید است به این که قاضی علم به خلاف آن نداشته باشد، زیرا ارزش و اعتبار ادله اختصاص به فرض جهل و شک دارد و آنچه از ادله حاصل می‌شود، رفع جهل و تردید است. بنابراین حجیت و اعتبار آن منحصر به مواردی است که علم به خلاف آن وجود نداشته باشد. اعتماد قاضی به ادله منوط به عدم علم نسبت به موضوع است؛ زیرا چنانچه قاضی باوجود داشتن علم، برخلاف آن عمل کند و طبق ادله ابرازی حکم نماید از یک دادرسی عادلانه دور و موجب بی اعتمادی افراد به دستگاه قضایی خواهد گردید.

منابع

۱. امامی، حسن، (۱۳۷۶)، حقوق مدنی، چاپ هشتم، جلد ششم، تهران: انتشارات اسلامیه.
۲. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۳)، ترمینولوژی حقوق، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات گنج دانش.
۳. _____ (۱۳۸۳) مسوط در ترمینولوژی حقوق، چاپ نهم، تهران: انتشارات گنج دانش.
۴. حیاتی، علی عباس، (۱۳۹۰)، روش تحقیق در علم حقوق، چاپ چهارم، تهران: میزان.
۵. دولتشاهی، فتح الله. (۱۳۴۲)، اقرار در حقوق مدنی ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات بینا.
۶. زراعت، عباس، (۱۳۸۶)، محشای قانون آیین دادرس مدنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس.
۷. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۶۷) لغتنامه دهخدا، چاپ سوم، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
۸. شمس، عبدالله، (۱۳۹۰)، ادله اثبات دعوا، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات دراک.
۹. _____ (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی، چاپ نهم، جلد دوم، تهران: انتشارات دراک.
۱۰. _____ (۱۳۸۹)، آیین دادرسی مدنی، چاپ نهم، جلد سوم، تهران: انتشارات دراک.
۱۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲) اثبات و دلیل اثبات، چاپ نهم، جلد اول، تهران: انتشارات میزان.
۱۲. _____ (۱۳۸۵) قواعد عمومی قراردادها، چاپ دوازدهم، جلد اول، تهران: شرکت سهامی.
۱۳. _____ (۱۳۸۷)، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ بیست و سوم، تهران: انتشارات میزان.
۱۴. _____ (۱۳۷۴)، نظریه عمومی تعهدات، چاپ هفتم، تهران: انتشارات یلدا.
۱۵. کریمی، عباس، (۱۳۸۶). ادله اثبات دعوا، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.
۱۶. کریمی، حسن (۱۳۶۵)، موازین قضایی از دیدگاه امام خمینی، جلد اول، قم: انتشارات شکوری.
۱۷. متین دفتری، احمد، (۱۳۶۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ هشتم، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۸. محمدی، ابوالحسن، (۱۳۸۷)، مبانی استنباط حقوق اسلامی، چاپ سیم و دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۹. مظفر، محمدرضا، (۱۳۸۲)، اصول فقه، چاپ اول، جلد دوم، قم: مؤسسه الامام المنتظر.
۲۰. مدنی، سید جلال الدین، (۱۳۵۶)، آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، جلد دوم تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۲۱. _____ (۱۳۸۱)، ادله اثبات دعوی، چاپ ششم، تهران: انتشارات پایدار.
۲۲. معین، محمد، (۱۳۸۴)، فرهنگ فارسی، جلد دوم، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۳. نوجوان، علیرضا، (۱۳۸۹)، نقش دادرسی در اثبات دعوی مدنی، چاپ اول، تهران: جنگل.
۲۴. صفری، محسن، (۱۳۸۱)، تعارض میان سند و شهادت در حقوق مدنی ایران و فقه امامیه، تهران: مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۵۶.
۲۵. مدنیان، غلامرضا- آل کجاب، حسین (۱۳۸۷)، بررسی قضاوت زنان در اسلام، حقوق داخلی و بین المللی، تهران: مجله تخصصی دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۱۱.
۲۶. آذر، یلدا، (۱۳۹۳) اعتبار علم دادرسی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، به راهنمایی: دکتر علی ساداتی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).